

دکتر جواد شیخ الاسلامی
استاد دانشگاه تهران

سیامی احمد شاه فاچار بعد از گذشت نیم قرن

- ۴۷ -

پیش از ظهر روز سوم اسفند ۱۲۹۹ پس از اینکه قراقوخانه تهران، شهر بانی، و سایر دوایر دولتی به تصرف قراقوان قزوین درآمد، وزیر مختار انگلیس در تهران (نورمن) به حضور سلطان احمد شاه باریافت. وی در گزارش رسمی خود به لندن جریان این شرفیابی را شرح می‌دهد و می‌نویسد:

..... اعلیٰ حضرت از من کسب تکلیف فرمودند که حالا چه باید بکنند؟ معمظم له فوق العاده متشنج و ناراحت به نظر می‌رسید ولی میزان ترسش به طور قطع خیلی کمتر از میزانی بود که روز قبل در حضور اسماارت (دیپر شرقی من) بروز داده بود و دلیل این قسمت ظاهراً این بود که ورود قراقوها به تهران صدمه‌ای به شخص ایشان وارد نکرده بود. و خلاصه در عرض مدتی که شرفیاب بودم کلمه‌ای راجح به ترک پایتخت بر زبان نیاورد. «در پاسخ استسلام ملوکانه، قبل از فکر معمظم له را از مقاصد رهبران کودتا نسبت به شخص مقام سلطنت راحت و توصیه کردم که هر چه زودتر با آنها تماس بگیرند، از نیات و خواسته‌ها ایشان آگاه بشونند، و هر توقی که از مقام سلطنت داشته باشند همه را بیدرنگ و بی چون و چرا اجابت کنند چون دروضع کنونی پایتخت که قراقوها حاکم مطلق بر اوضاع شده‌اند تنها خطمشی عملی که مقام سلطنت می‌توانند اتخاذ کنند همین است و بس. اعلیٰ حضرت بیدرنگ موافقت فرمودند که توصیه مرا بکار بندند» (۱)

اولین تماس مستقیم میان احمد شاه و نماینده کودتاگران در روز چهارم اسفند ۱۲۹۹ نزدیک غروب آفتاب صورت گرفت. در این روز، سرهنگ باقر خان نیک‌اندیش طبق مأموریتی که از طرف سرتیپ دضاخان و سید ضیاء بمعهده‌اش محول شده بود به کاخ فرح آباد رفت و تقاضای شرفیابی به حضور سلطان احمد شاه کرد. اعلیٰ حضرت پس از اینکه فهمید که این شخص مأموریت رسمی دارد و حامل درخواسته‌ای فرماندهان کودتا است اورا به حضور

۱ - گزارش رسمی کودتا (اسناد و مدارک وزارت امور خارجه انگلیس
با مشخصات ۳۷۱/۶۴۰۳)

پذیرفت و مذاکره تاریخی زیرمیان آنها صورت گرفت:

سلطان احمدشاه - غرضتان از آمدن به تهران چیست و چه می‌خواهید؟

نیک‌اندیش - غرضمان، قربان، تقویت حکومت مرکزی و امثال اوامر همایونی است.

شاه - این رضاخان میرپنج کیست و چه جور آدمی است؟

نیک‌اندیش - قربان، مردی است کاملاً شاه دوست و وطن پرست.

شاه - پس اینکه می‌گویند شماها بالشویک (کمونیست) شده‌ایند صحیح نیست؟

نیک‌اندیش - نه خیر قربان، خلاف عرض کرده‌اند. ماهمه شاه دوست و وطن پرست

هستیم و برای اجرای اوامر همایونی و حفظ استقلال وطن حاضریم جان خود را فدا کنیم.

شاه - پس چرا بدون اجازه من قزوین را ترک کردید و به تهران آمدید؟

نیک‌اندیش - قربان، دلیل داشتم. همه‌مان مدت‌ها در سنگرها و بیابانها و جنگلها

تا آنجا که تو انسیم در مقابل متوجه‌سازان گیلان مقاومت کردیم و کشته دادیم ولی روزنامه‌های هوچی مرکز نه تنها جان‌فشنایه‌ای ما را قادر و ارزش نگذاشتند بلکه تهمت‌های نارواهم به ما

بستند و نوشتند که از مقابل دشمن فرار کرده‌ایم! اینک به تهران آمده‌ایم تا در درجه اول

درد دلهای خود را مستقیماً به عرض خاکپای مبارک برسانیم و نشان دهیم که صبر و حوصله

سر بازان شاه دوست ایرانی بس‌آمده است و دیگر طاقت شنیدن این‌همه توهین و تهمت ناروا

را ندارند. مقصود دیگران از آمدن به پایتخت این است که حکومت مرکزی را تقویت

کنیم تا اینکه اوامر شاهنشاه از این بی بعد، بی‌هیچ‌گونه تردید یا وقفه‌ای، در سراسر کشور

اجرا شود..... (در این لحظه و لیمید به سمت شرقی تالار رفت و در آنجا ایستاد....) بالاخره آخرین

مقصود ما سر کوبی یا غیان و دشمنان مملکت است و برای انجام این منظور آماده‌ایم که قشونی

منظلم در ایران تشکیل دهیم.

شاه - اگر واقعاً چنین نیتی دارید و می‌خواهید یاغیان و غارتگران کشور را تنبیه کنید، چرا خودتان شب‌پیش بازار را غارت کردید؟

نیک‌اندیش - نه خبر قربان، ما مرتكب چنین کاری نشده‌ایم و خود این‌شایعه هم

یکی از آن تهمت‌های نارواست که مفرضان به مابسته و مطلب را کاملاً خلاف به عرضتان

رسانده‌اند. (صدقی‌السلطنه که همراه سرهنگ باقرخان در تالار باریابی حضورداشت صحت

عرایض نیک‌اندیش را در این مورد تصدیق کرد.)

شاه - اگر واقع مطلب همین است که شما می‌گوئید البته باعث خوشوقی‌ماست.

بسیار خوب من خمیدومی توانید بروید.

سرهنگ باقرخان عرض کرد که استدعا‌ایی از مقام سلطنت دارد که اگر اجازه

befرمایند به عرض مبارکشان می‌رسد.

شاه - بگو

نیک‌اندیش - برای اینکه خاطر مبارک کاملاً از امور مملکتی آسوده گردد لازم است که هرچه زودتر دولتی تشکیل و جبران غفلت‌های گذشته بشود.

شاه - (پس از اندکی تفکر و قدم زدن در تالار) - بسیار خوب، چه کسی را در نظر دارد؟ *

نیک‌اندیش - به عقیده جان ثاران، سیدضیاء‌الدین مدیر روزنامه رعد برای این کار بدنیست.

شاه - (در حالی که لب خود را می‌گزید با سیماهی گرفته شروع به قدم زدن کرد و سپس بر گشت به سوی رئیس دفتر مخصوص معین‌الملک و گفت) - دستور بدھید حکمریاست وزرائی (نخست وزیری) اورابن‌نویسنده.

نیک‌اندیش - قربان استدعای دیگری دارد.

شاه - چیست، بگو.

نیک‌اندیش - قربان، اگر اجازه بفرماییده پنجم رضاخان هم به لقب سردار سپهی مفتخر گردد.

شاه - سردار سپه؛ این لقب تازه‌ای است. بسیار خوب، بگوئید حکم آن را هم بنویسند.

نیک‌اندیش - قربان، یک استدعای آخری هم دارد. برای اینکه مردم گمان بد درباره آمدن ما به تهران نکنند و خدا نکرده این طور تصور نشود که قراقوها خود سرانه به من کن آمده‌اند، استدعای فرماندهان قشون از اعلیٰ حضرات این است که یک روزی به نفس نفیس تشریف‌فرمای سر بازخانه شوند و از سر بازان فداکارشان رثه بگیرند.

شاه - بسیار خوب، روز فلان.... (شاه در اینجا روزی رامعین کرد) به شهری آیم واز سر بازخانه دیدن می‌کنم.

اندکی پس از ختم این مصاحبه، فرمان نخست وزیری سیدضیاء‌الدین طباطبائی که تاریخ آن را روز بعد (پنجم اسفند) گذاشته بودند به شرح زیر صادرشد:

نظر به اعتمادی که به حسن کفايت و خدمتگزاری جناب میرزا سیدضیاء‌الدین داریم معزی‌الیه را به مقام ریاست وزرای برقرار و منصوب فرموده و اختیارات تمام برای انجام وظایف ریاست وزرائی به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. شاه

در همین روز (پنجم اسفند) دستخط متمم دیگری خطاب به حکام ایالات و ولایات از دربار سلطنتی صادرشد:

* شاه در این لحظه مسلمًا مصاحبه روز قبل خود را با وزیر مختار انگلیس (نورمن) به خاطر می‌آورد که به مقام سلطنت توصیه کرده بود که هرچه فرماندهان کودتا خواستند بی‌چون و چرا قبول کند زیرا جزاین چاره‌ای نیست و تهران در دست آنهاست.

حکام ایالات و ولایات

در نتیجه غفلت کاری ولاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و شخص ما و تمام اهالی ایران را از فقدان هیئت دولت تابقی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخصی دقیق و خدمتگزار که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرا نهای متوالی خاتمه دهیم.

بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام خدمات ریاست وزرائی به معزی الیه من حمت فرمودیم. (۲) شاه

سید ضیاء الدین در بخشی از مصاحبه اش با روزنامه نگاران ایرانی که در شماره مردادماه مجله یغما (م ۲۷۵) نقل شد بدشایطی که در آن تاریخ برای پذیرفتن مقام نخست وزیری پیش کشیده بوده است اشاره می‌کند و می‌گوید :

«.... قرار برآیند که اعلیٰ حضرت مقام ریاست وزراء (نخست وزیری) را به من واگذار کنند. گفتم به شرطی قبول می‌کنم که در فرمان ریاست وزرائی حضرت اشرف نتویسند و نیز اختیارات تام به من داده شود....» (۳)

اما طبق گزارش وزیر مختار انگلیس به لرد کرزن : «.... سید دراول کار به اعلیٰ حضرت پیشنهاد کرد که عنوان رسمی اورا در فرمانی که از طرف مقام سلطنت صادر می‌شود به جای نخست وزیر دیکتاتور ایران بنویسند ولی اعلیٰ حضرت با این پیشنهاد مخالفت کردند و فرمودند که اعطای چنین عنوانی به نخست وزیر وقت، باعث تحقیر تاج و تخت خواهد شد و به حیثیت مقام سلطنت لطمہ خواهد زد. و سید که مردی واقع بین است و قدرت عملی را بر الفاظ والقاب پر طنطنه ترجیح می‌دهد، نظر اعلیٰ حضرت را در این مورد پذیرفت و حاضر شد که همان عنوان سنتی رئیس وزراء (نخست وزیر) را درباره اش بکار برند....» (۴)

در باره عنوانی که سید ضیاء الدین (به تقلید از دیکتاتورهای روم قدیم) برای خود مطالبه می‌کرد توضیحی مختص لازم است : در نتیجه سوء استفاده‌های بزرگ و خطرناکی که جاپ پرستان سیاسی این قرن برای تحکیم قدرت و نفوذ شخصی خود از عنوان شامخ «دیکتاتور»

۲ - متن دستخط دیگر شاه که تقریباً سه ماه بعد (در چهاردهم خرداد ۱۳۰۰) به عنوان حکام ایالات و ولایات صادر و با تکلیراف مخابر شد بดین قرار بود :

حکام ایالات و ولایات

نظر به مصالح مملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم. باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات به عمل آورید و مطالب مهم را مستقیماً به عنوان بررسانید. شاه

۳ - بهار (محمد تقی)، اتفاقات سلسله قاجار، ص ۱۱۵

۴ - گزارش کودتا (اسفارت انگلیس به لندن).

کرده‌اند، این کلمه در ذهن دنیای معاصر بی‌نهایت سخیف و مبتذل شده‌است (و حق همین بوده). اما عنوان دیکتاتور در روم باستان یکی از شریعت‌ترین و محترم‌ترین عنوان‌های مملکتی شمرده می‌شود و مفهومی که این کلمه بدفرجام در آن تاریخ داشت بیشتر بالنهای «ناجی» و «منیجی» ترجمه شدنی است تا بامفهوم معاصر این کلمه که از برگت کشثارها و اعمال غیر انسانی رهبرانی مانند هوسویلینی و هیتلر و استالین معنایی بسیار زنده و نامطلوب پیدا کرده است.

در روم قدیم موقعی که بقا واستقلال مملکت به خطر می‌افتد، مجلس سنای روم یکی از شریعت‌ترین ولایق‌ترین و پاک‌دامن‌ترین فرزندان کشور را برای مدت شش‌ماه (فقط) با اختیارات تام تحت عنوان دیکتاتور حاکم و فعال مایشاء کشور می‌کرد تامشکلات و خطرات استثنایی را که ملت با آن دوبرو شده بود از بین برد و مملکت رانجات بدهد. پس از انتخاب مدت شش‌ماهه، دیکتاتور کنار می‌رفت و زمام امور کشور را به دست حکومت قانونی (مجلس سنای روم قدیم) می‌سپرد: (۱)

ولی به مر تقدیر احمدشاه حاضر نشد این عنوان را به سید عطا کند و او هم بی‌خودپاشاری نکرد زیرا در عرض همین مدت کوتاه خودش بهتر از دیگران پی به این حقیقت برد. بود که زمام قدرت واقعی در تهران در دست کسی دیگر است ولقب پرطشه دیکتاتور -- در غیاب قدرتی که لازمه این مقام است -- جز اینکه ذی‌لقب را مورد تحقیر و تمسخر همگان قرار دهد. تیجه‌ای دیگر نخواهد داشت.

در دیر گاه روز بعد (پنجم اسفندماه ۱۲۹۹) اعلامیه زیر از طرف سرتیپ رضاخان منتشر وطبق دستور وی به دیوارهای پایتخت الصاق شد:

حکم می‌کنم:

ماده اول - تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.
ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت ۸ بعداز ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در مابر عبور نماید.
ماده سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به اخلال آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده چهارم - تمام روز نامجات و اوراق مطبوعه تاموقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم واجازه که بعد داده خواهد شد باید منتشر گردد.
ماده پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلف بکلی موقوف و در مابر هم اگر بیش از سه نفر گردهم باشند با قوه قهریه متفرق خواهند شد.

ماده ششم - درب تمام منازه‌های شراب‌فروشی و عرق فروشی، تئاتر و سینما و

۱ - حکومتهای نظامی زمان ما کم و بیش از همین سنت روم قدیم اخذ شده‌اند گرچه البته میان هدف‌های اینان و مقاصد دیکتاتورهای روم قدیم زمین تا آسمان فرق است.

قوگرانی‌ها (عکاسخانه) و کلوپهای قمار باید بسته شود و هر مسٹ که دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم - تازمان تشکیل دولت تمام ادارات و دوایر دولتی غیر از اداره ارزاق (خواربار) تعطیل خواهد بود.

ماده هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت ترین مجازاتها خواهند رسید.

ماده نهم - کاظم خان * به سمت کماندانی (فرماندار نظامی) شهر انتخاب و معین می‌شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.

۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قراق اعلیٰ حضرت اقدس شهریاری و فرمانده کل قوا - رضا

* * *

یکی از سخت ترین گرفتاریهای سفارت انگلیس در عرض هفته اول کودتا، حفاظت از جان و مال کسانی بود که در این واقعه تاریخی به حبس افتاده بودند و دولت بریتانیا بر اساس قولها و تضمین‌هایی که در گذشته به آنها داده بود تعهد اخلاقی داشت که برای استخلاصان اقدام کند. نورمن مخصوصاً کوشش و دوندگی می‌کرد که به خانواده فرمانده آسیبی نرسد زیرا خود شاهزاده و فرزندانش عمللا تحت الحمایه بریتانیا بودند. قسمتی از گزارش مجرمانه وی درباره کودتای سوم اسفند، بهمین موضوع اختصاص دارد واشکالاتی را که سفارت انگلیس با آنها رو برو بوده است بیان می‌کند:

«.... وضع کنونی کشور و تحولاتی که در نتیجه کودتا ایجاد شده، دو سیما بر جسته دارد که هر دو برای ما ناراحت کننده است. اول یک عقیده کلی است که بهذهن تمام ایرانیان و بیشتر خارجیان مقیم این کشور فرورفته که این کودتا را مـا راه انداخته‌ایم و مقامات نظامی بریتانیا در قزوین صرفاً عامل و مجری نقشه سفارت انگلیس بوده‌اند. تمام کوششها و توضیحات من برای سردن این سوء‌ظن تا کنون کمترین اثری نبخشیده است و هر قدر خواسته‌ام این اتهام بی‌اساس را تکذیب و ثابت کنم که ماطراح این کودتای بوده‌ایم، به خرج کسی نرقه در حالی که مشروح حواله‌های پیش از کودتا (که ضمیمه این گزارش است) خود گواهی محکم بر بی‌تعصیری ماست. (۱)

* سرهنگ کاظم خان سیاح از مهارم کودتای سوم اسفند.

۱ - ادعای وزیر مختار انگلیس در این مورد رویه‌مرفه صحیح است زیرا نقشه کودتا بوسیله ژنرال آیرن ساید و سرهنگ اسمایس و سرتیپ رضاخان در قزوین طرح شد و چنانکه دیدیم به دست قراقان آتریاد همدان (مقیم قزوین) اجرا گردید. بی‌خبری سفارت انگلیس از مقدمات نقشه کودتا، در خاطرات ژنرال آیرن ساید به تصریح ذکر شده است و ما آن را دوباره نقل می‌کنیم:

بد بختانه خود قزاقها سوهظن کنونی را که حاکم بر ذهن اکثریت مردم ایران است با تفاخر بیجهت و انتشار این شایعه که عمل آنها از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار است تقویت کرده‌اند و این بی‌مبالاتی و فخر فروشی بی‌موقع را فقط بدین نحو می‌توان تعلیل کرد که فرماندهان کودتا عمدآ خواسته‌اند این فکر را (که انگلیسی‌ها پشت سر کودتا هستند) به ذهن سربازان خود فروپاشند تا آنها قوت قلب یابند و مطمئن شوند که در انجام مأموریتی که به عهده‌شان سپرده شده است اولیای نظامی و سیاسی انگلستان محکم پشت سرشان ایستاده‌اند و در صورت لزوم به کمکشان خواهند شناخت.

جنبه دیگر قضیه که آنهم ناراحت کننده است به زندان افتدان جمیع از رجال مشهور کشور است که برخی از آنها به دوستی با انگلستان معروف‌اند. در رأس این عده البته از شاهزاده فرمانفرما و دوپرسش نصرت‌الدوله و سالارشکر باید نام برد. به محض شنیدن خبر توقیف آنها فرصت را از دست ندادم و برای آزاد کردن‌شان پیش سیدضیاء وساطت کردم و در توجیه این وساطت دلیل آوردم که فرمانفرما و سالار لشکر هر دو دارای نشان و حسایل متبر از دولت انگلستان هستند درحالی که در مورد نصرت‌الدوله، به اتکاء تلکراف مورخ یازدهم ژوئیه ۱۹۱۹ جناب‌عالی به سرپرسی کاکس، سفارت انگلیس تضمین‌نامه رسمی به مشارالیه داده و ما را رسمآ متعهد ساخته است که در صورت لزوم اذای پشتیبانی کنیم.

در این باره جای کمترین تردید باقی نیست که هر سه این شاهزاده‌ها (فرمانفرما و پسرانش نصرت‌الدوله و سالارشکر) مبالغ هنگفتی تحت عنوانی مختلف به دولت بدھکارند و من واقعاً راه حلی نمی‌بینم که یک دولت خارجی (به فرض اینکه تضمیناتی هم به این مؤیدان عالی‌تبه داده باشد) چگونه خواهد توانست آنها را که علی‌ای حال ایرانی و جزء اتباع سرشناس کشور هستند از پرداخت دیهون قانونی‌شان معاف سازد و حتم دارم که خود عالی‌جناب هم هر گز مایل نخواهید بود که من در چنین وضعی به نفع این گونه اشخاص مداخله کنم.....

توقیف‌های دیگری هم در عرض این چند روز صورت گرفته که نسبت به آنها هیچ گونه

پاورقی صفحه قبل :

«.... در وضع کنونی ایران، کودتا از هر درمانی دیگر بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را از دشتن گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم بینهایت وحشت‌زده شد و گفت که این مرد پس از ورود به تهران کلک شاه را حتماً خواهد کنند. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم بالآخره دین یازود می‌باشد تکلیف قزاقها را معلوم کنیم. برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاهداشت....»

به نقل از خاطرات ڈسراال آیین ساید، ذیل وقایع روزهای ۱۴-۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (یک هفته پیش از کودتای سوم اسفند).

شکایت یا اعتراض موجه نمی‌توان پیش کشید. درجهٔ این دسته از توقیف شدگان عدهٔ کثیری از اعضای فاسد هیئت حاکمه پیشین هستند که فسادشان زبانزد خاص و عام است و همه می‌دانند که با چپاول مال مردم و سوءاستفاده از مقام (در عرض مدتی که بر سر کار بوده‌اند) ثروتهای هنگفت اندوخته‌اند درحالی که اغلب شان در سالهای اخیر، و بعضی از آنها برای سالیان متقدمی، دیناری بابت مالیات به خزانه دولت نپرداخته‌اند. درجهٔ این قبیل رجال مدیون از شاهزاده عین‌الدوله (عبدالمجید میرزا قاجار) سپهبدار اعظم (فتح‌الله‌خان اکبر) سعد الدوله (میرزا جوادخان) و قوام‌الدوله (شکر‌الله‌خان صدری) می‌توان نام برد.

عده‌ای از دیسیه‌بازان و آشوبگران سیاسی نیز بذندان افتاده‌اند که در میانشان نام دو تن قابل ذکر است: حاج‌محمد‌ششم السلطنه (میرزا حسن‌خان) که در آخرین کابینه سپهبدار برای چند روزی سمت وزارت خارجه را بعهده داشت و ممتاز‌الملک. دو تن دیگر از تبعیدیان کاشان – مستشار‌الدوله و ممتاز‌الدوله – هر دونا پدید شده‌اند و تصور می‌رود که به اتفاق معین‌التجار بوشهری و برخی دیگر از کسانی که دولت خیال توقیف‌شان را داشته در حضرت عبداللطیم بست نشسته باشند و اگر ثابت بشود که این عده حقیقت در حضرت عبداللطیم هستند، حکومت خیال دارد بدون اعتنا به مصوبت حرم همه‌شان را دستگیر و محبوس سازد.

برخی از فتنه‌انگیزترین ملاها، منجمله سید‌حسن مدرس، و نیز گروهی از عملاء بالشویک بذندان افتاده‌اند و بعید نیست که بعضی از زندانیان این دسته اخیر محکوم به مرگ گردند.... (۱)

مراجعه نورمن به سید ضیاء برای استخلاص فرمانفرما و پسرانش به جائی نرسید و خود وزیر مختار سرانجام درک کرد که از دست این بزرگوار (نخست وزیر وقت) کاری ساخته نیست و زمام قدرت حقیقی در دست رضاخان سردار سپه است. رجال محبوس را در تالارهای فوکانی عمارت قراچخانه جاده‌بودند و بعضی از آنها که عمری در آسایش بسیار داشتند و هر گز فکر نمی‌کردند که به چنین سرفوشی دچار شوند اتصالاً فریاد می‌کشیدند و پیراری می‌کردند که چرا و به چه مجوزی در این توقیفگاه افتاده و از حق آزادی خود (برای ادامه ظلم و فساد) محروم شده‌اند!

در دومین روز کودتا (سه شنبه چهارم اسفند ۱۲۹۹) قرار بود نمایندگان سیاسی خارجه از تأسیسات قراچخانه بازدید کنند و در آنجا با فرماندهان کودتا آشنا گردند. نورمن این فرست را برای انجام منظور، یعنی خلاص کردن فرمانفرما و پسرانش از حبس، غنیمت شمرد و پس از معرفی شدن به سردار سپه (به وسیله مأمور مسعود خان کیهان) سر صحبت را پیدرنگ باز کرد. لازم است قبل این موضوع اشاره شود که سردار نسبت بدشخاص فرمانفرما (شاهزاده عبدالحسین میرزا) حسن نظر داشت و از پسرش فیروز میرزا نصرت‌الدوله به علت ارتباط نزدیک و نوکر منشأه این شخص بافات انگلیس و پول گرفتنش از اینگلیسی‌هادر قضیه

۱ - گزارش مفصل کودتا (از نورمن به لرد کرزن).

قرارداد ، قلباً متنفس بود واورا خائن بالقوه می شمرد . پس از اینکه مراسم معرفی انجام گرفت نورمن بیدرنگ سر مطلب را باز واز مأذور مسعودخان کیهان خواهش کرد که حرفهای او را برای سردار ترجمه کند . اولین سوال وزیر مختار این بود : جناب نصرتالدوله کسی آزاد می شوند ؟ رضاخان شانهها را بالا انداخت و چشمان خود را به چکمهایش دوخت . مستر نورمن بار دیگر خطاب به مأذور مسعودخان کیهان گفت : از قول من بدایشان بگوئید که آفای نصرتالدوله باید هر چه زودتر آزادشوند . مأذور مسعودخان گفته وزیر مختار را برای سردار ترجمه کرد ولی این بار آثار عصباتی و بدخلقی در قیافه رضاخان نمودارشد و با بیحوصلگی پرسید :

- چرا ؟ چدلیل هست که نصرتالدوله باید زودتر از دیگران آزادشود ؟

نورمن جواب داد : برای اینکه شاهزاده دارای نشانی از دولت انگلستان است و ما موظفیم که به هر حال از ایشان حمایت کنیم . سردار سپه در حالی که نک چکمهایش را به زمین می کویید با لحنی تند و عصباتی جواب داد :

- خوب ، این که دلیل نشد . بروید و نشانتان را ازاو پس بگیرید .

مستر نورمن که هوا را پس دید طرز برخورد خود را آنا تغییر داد و بالحنی آهسته تر و مؤبدانه تر پرسید :

- بالاخره نفرمودید که حضرت والا کی آزادخواهد شد ؟

رضاخان بار دیگر شانهها را بالا انداخت و بالحنی قاطع و مصمم جواب داد :

- هر وقت که دیگر نتواند اتومبیل هشت سیلندر سوار شود .

آن روز وزیر مختار انگلیس در حالی که محوطه سر بازخانه را بی اخذ نتیجه ترک می کرد ، برای اولین بار متوجه این موضوع شد که تحمیل اراده سفارت به این نظامی یک دنده کار مشکلی است و رضاخان سردار سپه با آن گروه از سیاستمداران آشنا به چشم سفیر ، که اوامر « دولت فتحیمه » را همیشه مثل وحی منزل تلقی می کردند ، زمین تا آسمان فرق دارد .

* * *

اولین کاینده کودتا در روز دهم اسفند تشکیل و روز بعد به شرح ذیر در کاخ فرح آباد به حضور احمدشاه معرفی شد :

نخست وزیر و وزیر کشور	سید ضیاء الدین طباطبائی یزدی
-----------------------	------------------------------

کفیل وزارت کشور	عبدالملک (میرزا حسین خان دادگر)
-----------------	---------------------------------

وزیر امور خارجه	مدیرالملک (میرزا محمود خان جم)
-----------------	--------------------------------

وزیر دارائی	میرزا عیسی خان فیض
-------------	--------------------

کفیل وزارت دادگستری	منصورالسلطنه (سید مصطفی خان عدل)
---------------------	----------------------------------

وزیر فرهنگ و اوقاف و آموزش و پرورش	هدایت (نیرالملک)
وزیر جنگ	مازور مسعودخان کیهان
وزیر کشاورزی و بازرگانی و پیشه‌وهنر	موقرالدوله
وزیر بهداری و رفاه اجتماعی	مؤدبالدوله نفیسی
وزیر پست و تلگراف	خواجوی (مشیر معظم)

در عرض روزهای بعد ترمیمهای بدشرح زیر در کاپینه صورت گرفت :

در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ (دوماه واندی پس از کودتا) مسعودخان کیهان از وزارت جنگ استفاده کرد و رضاخان سردار سپه که تا این تاریخ رئیس دیویزیون قراقبود به وزارت جنگ تعیین و در جریان جشن سلام نیمة شبان با همین سمت به حضور سلطان احمد شاه معرفی گردید.

در بیست و سوم همین ماه، میرزا عیسی خان فیض به عنلت کسالت از سمت خود استفاده کرد و برای معالجه عازم اروپا گردید. جای او را در وزارت دارائی مدیرالملک جم گرفت و جای جم را در وزارت خارجه به معززالدوله نبوی دادند.

روابط سید ضیاء با سفارت انگلیس

روابط بسیار نزدیک سید ضیاء الدین با انگلیسیها از زمانی که مذاکرات مر بوط به عقد قرارداد ۱۹۱۹ آغاز شد، مشهورتر از آن است که به توضیح و تشریح مجدد نیازمند باشد. اما نخست وزیر شدن وی را با توجه به سن بسیار کم (۳۲ سال) و عدم شهرت سبیی اش در محافل حاکمه آن زمان، نوعی حادثه استثنایی باید شمرد که تحقق یافتن فقط در اوضاع اش را بطور استثنایی وقت ممکن بوده است. این مرد به حقیقت آتش بیارو دلال سیاسی سفارت انگلیس بود که در بدومذاکرات مر بوط به قرارداد، میان دفتر نخست وزیر وقت (وثوقالدوله) و سفارت انگلیس به عنوان رابط و پخت کارساز، کمک کند در رأس یکی از وزارتخانه های ایران قرار گیرد و اگر بتواند و «بخت کارساز» کمک کند در رأس یکی از ناظران دقیق خارجی که در این تاریخ قلم روزنامه نگاری را باقیای وزارت عوض کند. یکی از ناظران دقیق خارجی که در این تاریخ در تهران بوده واز کم و کیف قضایای پشت پرده آگهی موقن داشته، همین مطلب را به زبانی دیگر تأیید می کند و می نویسد :

«.... قلمفرسائی درباره اصل و منشأ نهضتی که این مرد در این قرار گرفت مشکل است ولی رویه مرقه می توان گفت که توطئه ای که یک روزنامه نگار شاعر مسلک را برای مدت سه ماه همه کاره ایران کرد، مانند بسیاری از حوادث مشابهش، مغلول تصادف محض بود تا فکر و نقشه قبلی» (۱)

۱ — J. M. Balfour, Recent Happenings in Persia, P. 218

این شخص (بالفور) معاون آرمیتاژ اسمیت و از اعضاء هیئت مستشاران مالی بریتانیا بود که تحت قرارداد ۱۹۱۹ استخدام شده و به ایران آمده بودند که امور دارائی ایران

در آخرین روزهای پیش از کودتا که عملاً ثابت شده بود که کابینه سپهبدار رشتی (فتح الله اکبر) قادر به اداره امور کشور نیست و زمام امور مملکت (در آن روز گاربحرانی) به دستانی قویتر و لایق‌تر باید سپرده شود، اولیای سفارت انگلیس می‌کوشیدند که سپهسالار (محمد ولی خان تنکابنی) را راضی به تقبل این منصب خطیر سازند* را بطبیعت این سپهسالار در این تاریخ، همین سیدضیاع الدین طباطبائی بود. مهدب‌الملک (منشی مخصوص سپهسالار) نقل کرده است که :

«.... در عرض این روزها من با سیدضیاع الدین ارتباط و همکاری نزدیک داشتم و هر دو مشغول آماده کردن زمینه برای نخست وزیری سپهسالار بودیم. یک روز سیدضیاع الدین پیش از آمد و گفت انگلیسی‌ها به‌این شرط با نخست وزیری سپهسالار موافقت می‌کنند که من (سید) وزیر کشور کابینه او باشم. بنابراین از شما خواهش می‌کنم که با حضرت اشرف (سپهسالار) وارد مذاکره شوید و قول قبلی این انتساب را از ایشان بگیرید. من چون خودم جرئت نمی‌کرم که چنین پیغامی را به‌محدودم برسانم، از حسن‌نی خان مستشار که با سپهسالار خصوصیت و محرومیت داشت خواهش کرم که واسطه ابلاغ پیغام شود و وعده‌امجام این کار را بگیرد. مستشار بهمن گفت: مگر سپهسالار را نمی‌شناسی؟ او هر گز به‌این امر

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

را تحت نظر بگیرند. اولین چاپ کتاب وی (همین کتاب بالا) برای شکایت و ثوق‌الدوله در لندن توقیف شد زیرا برای اولین بار یک مقام مسئول انگلیسی درنوشته چاپی خود اشاره به رشوه گرفتن و ثوق‌الدوله در قضیه قرارداد کرده بود. ولی چون مدارک مربوط به این ارتقاء (که در حال حاضر جملگی منتشر شده‌اند) در آن تاریخ جزء اسناد محرمانه دولتی بودند، و کیل بالفورد نتوانست ادعای موکل خود را ثابت کند و کتاب (تحت قوانین کیفری بریتانیا) توقیف شد. در چاپ‌های بعدی این کتاب، قسمت مربوط به رشوه گرفتن و ثوق‌الدوله و همکارانش را از متن برداشتند.

* مرحوم سپهسالار (محمد ولی خان نصرالسلطنه تنکابنی) از سرداران بزرگ‌که عهد مشروطیت ایران است که به اتفاق پیرم در رأس میلیون مسلح شمال تهران را فتح کرد و محمدعلی‌شاه را از تخت سلطنت برداشت. وی مردی بسیار حساس و عصیانی بود و از نام‌آوران معروف تاریخ ایران است که در سن کهولت (۸۱ سالگی) موقعی که آفتاب عمرش به لب‌بام مغرب رسیده بود به عملت ناراحتی‌های ناشی از فشار مالی با هفت تیر اتحار کرد. خانواده سپهسالار تنکابنی از آنجا که خود را منتبث بدیکی از صحابه حضرت علی می‌دانند که همیشه خلعت‌های آن حضرت را برای حکام و عمال ولایات می‌برد، پس از تصویب شدن قانون شناسنامه در ایران نام بسیار مناسب خلعت‌بری را بعنوان نام خانوادگی برای خود برگزیدند.

رضایت نخواهد داد و به این دلیل نهمن و نه تو هیچ یک سلاح نیست که خود را در این مقوله وارد کنیم . به سید بگوئید خودش برود و مستقیماً در این باره با حضرت اشرف مذاکره کند ...»

دنباله بسیار جالب این قضیه را مرحوم عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» از قول حسنعلی خان مستشار چنین نقل کرده است :

«..... بعد از یکی دوروز منشی مخصوص سپهسالار (مهذب‌الملک) باحالی آشته از راه رسید و گفت تمام کارها خراب شد و تمام قرار و مدارها بهم خورد ! گفتم چطور ؟ گفت راه‌حلی را که شما (مستشار) نشان داده بودید عیناً به سید ابلاغ کردم واهم آن را پسندید و گفت حاضرست درباره مطلب موردنظر (انتخاب شدنش بوزارت کشور) با خود سپهسالار صحبت کند . لذا برایش از سپهسالار وقت گرفتم و در روز موعود ، پس از اینکه او را به اطاق مخصوص حضرت اشرف در منزل شخصی اش هدایت کردم ، خود برای استراق‌سمع پشت در ایستادم واز رخنه آن بدروون نگاهمی کردم که ببینم قضیه به چه صورتی طرح و چگونه حل خواهد شد .

پس از ورود سید ضیاء الدین به اطاق و انجام تعارفات معمولی ، سپهسالار به وی اجازه جلوس داد و مقصودش را پرسید . سید اظهارداشت که اینها (انگلیسی‌ها) می‌خواهند که کابینه حضرت اشرف دولتی مقدر و با دوام باشد که مدتی برس کار بماند و به کارها سروصوتی بدهد و برای کامیاب شدن در این مقصود ، عقیده دارند که باید جمعی از فضولها و پرچانه‌های پاییخت را هم توقیف و تبعید کرد . من همان‌طور که پشت در ایستاده بودم حرفاً سپهسالار را به خوبی می‌شنیدم که با تمام این نظرات ، به خصوص با قسمت اخیرش ، ابراز همدردی می‌کرد و به آنها جواب مثبت می‌داد .

سید مطلب خود را ادامه داد و گفت : درباره وزارت کشور نظر انگلیسی‌ها این است که متصدی این مقام باید کسی باشد که منویات حضرت اشرف و سفارت انگلیس هردو را به خوبی درک و اجرا کند و نسبت به هر دو طرف محرومیت داشته باشد یعنی کسی باشد که بتواند هر دو طرف را با لواسته ملاقات و دستورهای لازم را خذ و اجرا کند .

سپهسالار که کم کم داشت پی به نیت باطنی سید می‌برد ، هر قدر خواست که این قسمت از گفته اورا نشینده بگیرد ممکن نشد و سید کماکان روی مطلب موردنظر پافشاری کرد . من (مهذب‌الملک) از پشت درمتوجه شدم که تشنجات عصبی سپهسالار دارد شروع می‌شود زیرا یکی دوبار دستش به سوی کلاهش رفت و لبه آن را با حرکاتی کوچک (که معمولاً علامت عصبانیتش بود) به دور سر چرخاند و بالاخره به سید گفت : اگر بناسن که من عهده دار این سمت (ریاست کابینه بعدی) بشوم ، انتصابم باید بلاقید و شرط باشد .

سید گفت البته همین طور است که می‌فرمایید و آنها در باز گذاشتن مطلق دست

حضرت اشرف حرفی ندارند متنها می‌خواهند که خاطرشنان از بابت وزیر کشور کاینده آتی آسوده باشد. سپهسالار گفت اگر سفارت برینانیا شخص معینی را در تنظر گرفته و توصیه‌ای نسبت به او کرده است، صریحاً نام ببرید شاید نظر خودمن هم باکسی که موردنظر آنهاست موافق باشد و در صورتی که خواسته‌شان خیلی نامر بوط نباشد البته رعایت نظر اولیای محترم سفارت خواهد شد. سید گفت نظر آنها به بنده است!

به محض بیرون آمدن این جمله از دهن سیدضیاء، دست سپهسالار به سمت کلاه رفت و یکی دوبار کلاه را به دورسرش چرخاند و مثل اینکه می‌خواهد باکسی کشته بگیرد کلاه را برسر محکم کرده و گفت: چه گفته؟ وزارت کشور را به تووا گذار کنم؟ به تو؟ به تو؟ هر گز! به هیچ وجه! من از قبول ریاست کاینده‌ای که تو سید جیمبو وزیر کشورش باشی عار دارم. عجب روزگاری شده است! این سید چند رقازی هم می‌خواهد وزیر کشور بشود، آنهم در کاینده‌ای که من نخست وزیرش باشم! پاشو برو پی کارت! یا الله برخیز! معطل نشو! اینها همه تقسیر این مهذب‌الملک فلان شده است که مرا به این کثافت کاریها و امیدار و پای این گونه اشخاص نکره را به منزل من بازمی‌کند.

بعداز اینکه سپهسالار سید را از اطاقش بیرون راند، من دیدم که اگر با اوروبو شوم و ضم برای هر دومان ناراحت کننده‌می‌شود. این بود که خود را از پشت در کنار کشیدم و طوری ایستادم که سبد موقع بیرون آمدن از اطاق‌مرما نبیند. اورفت ولی سپهسالار همچنان در خشم خود باقی بود و مرتب می‌گفت این مهذب‌الملک احمق و... و... و... کجاست. بطوری که از ترس ناچار شدم برای مدتی از چشم سپهسالار ناپدید شوم و حالا پیش شما (حسنعلی‌خان مستشار) آمدیدم که خواهش کنم نزد حضرت اشرف بروید و چیزی بگوئید که از سر تقسیرم بگذرد. ما که هنوز از آتش نخست وزیری ایشان خبری ندیده‌ایم لااقل از دود خاموش شدش کورنشویم. من همان روز به منزل سپهسالار رفتم و آنچه لازمه گفتن بود گفتم و میان حضرت اشرف و منشی مخصوصش (مهذب‌الملک) را اصلاح کردم... (۱)

اما سیاست، همچنانکه ناپلشون به حق اشاره کرده، فن ممکنات است و گذشت زمان هر «غیر ممکنی» را در سیاست «ممکن» می‌سازد و یکی از بارزترین شواهد صدق کلام بوناپارت، نخست وزیر شدن همین «سید جیمبو» در بامداد کوتای سوم اسفند بود.

ناتمام

این سلسله مقالات در شماره آینده

به پایان می‌رسد